سخنرانی مسجد صاحب الزمانی بیرجند جلسه 6

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصُومينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ بِأَمْرِكَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدينَ وَ دَهْرَ الدّاهِرينَ.

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً فِطْرَتَ الله الَّتي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ الله ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ) [1]

خلاصه مطالب شب گذشته و قبلش این شد که: خدای متعال ما را برای بندگی آفریده است. بندگی بدون معرفت ممکن نیست. معرفت خدا اگر بنا شود از طریق اصطلاحات علمی و دلایل منطقی و موازین فلسفی تحصیل شود، این چنین معرفتی فراخور فهم و فکر همه طبقات نیست. با این‌که همه طبقات مکلف و موظف به بندگی خدا و به معرفت حق تعالی هستند.

بسیار خوب! پس ناچار باید معرفت خدا به‌طوری واضح و هویدا و روشن باشد که همه طبقات، بچه ممیز، کرد کوهستانی، مرد عادی و شبان بیابانی تا به ابوعلی سینا و معلم ثانی ابونصر فارابی همه اگر آن راه را بروند به معرفت خدا برسند. راه معرفت خدا باید طوری باشد که با اندک توجه، آن راه نمایان شود و سالک سبیل معرفت و رونده راه شناسایی خدا بتواند آن راه را بپیماید.

بسیار خوب، از آن طرف باز بیان کردیم که خدای متعال به حس در نمی‌آید. این‌ها یک مقدار معارف توحیدی است باید دو سه شبی به عرض برسانم. چاره نیست باید از خدا شروع کرد و بعد آمد پیغمبر9 و بعد ائمه: و بعد امام زمان7. یک مقدار گفتن این مطالب بر من لازم و شنیدن و استماع آن هم بر شما اگر لازم نباشد مستحب است.

از آن طرف گفتیم خدا به حس در نمی‌آید. آنی‌که با چشم دیده شود، خدا نیست. او محاط چشم ما است. او مغلوب و محکوم و مظروف ظرف دیده ما است و خدای متعال محیط به تمام اشیاء است.

محیط، محاط نمیشود و خدا را به فکر و وهم، خیال هم نمیتوان تصور و تخیل کرد. هر چه را که شما خیال کنید او خدای شما نیست او ساخته و پرداخته فکر شما است. او موجود و مصنوع دانش شما است. و خدا محیط به شما است و به فکر و وهم و خیال شما است. و خدا را به عقل هم نمیتوان ادراک کرد. آنچه را که تعقل کنی، او هم فرزند عقل شما است و خدا «لم یولد» است، خدا فرزند احدی نیست و عقل شما در اینجا زاییده یک چیزی را و نام او را خدا گذاشته است، او خدای واقعی نیست. خوب، پس به حس یعنی به چشم و گوش خدا را نمیتوان یافت. به وهم و خیال نمی توان خدا را توهم و تخیل کرد. به عقل نمیتوان خدا را تعقل کرد. پس معرفتش چگونه است؟ شناسایی او چگونه است؟ اینجا اشاره کردم شناسایی خدا به وجدان ما است آن هم در عین احتجاب، چنانچه در روایات ما هم این موضوع را مفصل گفتهاند و قرآن هم بیان کرده است.

خدای متعال به وجدان یافته میشود در عین احتجاب. «يَا مَنِ احْتَجَبَ» یکی از دعاها است. «يَا مَنِ احْتَجَبَ بِشُعَاعِ نُورِهِ عَنْ نَوَاظِرِ خَلْقِهِ يَا مَنْ تَسَرْبَلَ بِالْجَلَالِ وَ الْكِبْرِيَاءِ فِي تَفَرُّدِ مَجْدِه» [2] توجه فرمودید! خدا در عین احتجاب به حجب نوری، بر ما مشهود میشود به وجدان ما. راه مطلب چیست؟ راه مطلب توجه کردن به خود ؟؟؟ 6:29 علم به اصطلاحات، کلمات، هیچ یک از اینها ما را به خدا نمیرساند. آنیکه ما را به خدا می رساند توجه کردن به خود است. (وَ في أَنْفُسِكُمْ أَفَلا تُبْصِرُونَ) [3] (سَنُريهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ في أَنْفُسِهِم) [4] «أعرفكم بنفسه أعرفكم بربه» [5] خودشناسی، راه خداشناسی است. خود شناسی به این معنا که دیشب مفصل گفتم امشب تکرار نمیکنم. خودشناسی به این معنا که به خود مراجعه کند، ببیند که خودش، خودش را نگه نداشته است. خودش، خودش را نمیچرخاند. بلکه نگه داشته شده است. یک نگه دارندهای او را نگه داشته است. یک چرخانندهای او را میچرخاند. از غم به نشاط، از نشاط به غم. از علم به جهل و از جهل به علم. از رضا به غضب، از غضب به رضا. حالات مختلفه در ما پیدا میشود که ما خودمان مؤثر در این حالات نیستیم. این حالات در ما پیدا میشود و ما را متحول به این احوال میکند. یک دست غیبی، یک نیروی غیبی، ما را زیر و رو میکند. همینکه این مطلب را وجدان کردیم و یافتیم. این ربطی به تعقل و تخیل و توهم و احساس ندارد. امر وجدانی است، وقتیکه یافتیم که ما را میچرخانند و زیر و رو میکنند، مییابیم که یک قیومی، یک محرکی، یک محولی هست که ما را میچرخاند که او خدا است.

حالا، این محرک غیبی را نمیتوانیم بیان کنیم. چون بیان ندارد. نحوه چرخاندنش را نمیدانیم، چون نحوه ندارد. یک بیان کوتاهتری در تکمیل این مطلب به عرضتان برسانم. خیلی روشن است، حتی

بچه‌های مجلس هم می‌فهمند. آقازادهها، شما در بستر خواب دراز میکشید، موقع خوابتان است. به بچه‌ها می‌گویم، بزرگ‌ها همین‌طور. شما در بستر خواب دراز می‌کشید. یک مدتی که از این پهلو به آن پهلو میروید و پاها را دائم خم و راست می‌کنید و به فکرهای مختلفی می‌روید فکر مدرسه‌تان که دو سه روز دیگر دایر خواهد شد، چه کتابی تهیه کنیم و چه طوری درس بخوانیم، تو این فکرها است. آقایان کسبه دراز میکشند و تو این فکره که فلان جنس را امروز نتوانست بچپاند به یک هالویی، فردا چه طوری کلاه سر این یکی بگذارد. آن آقای عالم تو این فکر که فردا درس میخواهد بگوید که چی مطالعه کند، آقای منبری همین‌طور. هر کسی تو یک فکری است، هی فکر میکنی و فکر میکنی و از این پهلو به آن پهلو می‌شوی. یک مرتبه خودت را در عالم دیگری می‌بینی، یک مرتبه در یک نشئه دیگری هستی. باغ است و بستان است و رفقا و دوستان هستند و بگو و بشنو و دل بده و قلوه بگیر و بخوان و یا توی بازاری یا توی بیابانی، عالم خواب است. یک مرتبه خودت را تو یک عالم دیگر میبینی. تو خودت را به آن عالم بردی؟ حواستان را در این نکته جمع کنید. حتی بچه‌ها، آقازاده، تو خودت خودت را یک مرتبه بردی تو آن عالم خواب یا بردندت؟ یا رفتی؟ چطور شد که رفتی؟

چه شد که از این نشئه به نشئه دیگری منتقل شدی؟ خودت تو آنی‌که متوجه بودی به خودت، بیدار بودی، خواب نبودی در این حالت بودی، تا آن دقیقه، تا آن ثانیهای که فکر میکردی، فکر چیز عجیبی است. فکر شیطان قوا است. فکر محور این عالم است، بخواهی از این عالم بکنی، من برای اهل حال یک کلمه را اشاره میکنم. خود این یک موجهای عجیبی دارد که این مجالس اقتضا نمیکند که بحثش را بکنم. اگر توانستی خودت را در لافکری بیاندازی، به حقیقت وجدان میرسی و لافکری نردبان صعود به مقام «تجرد» و «تجرید» تو است. تا آن دقیقه‌ای که تو فکر میکنی که بیداری، بیداری. فکر بازاری، فکر خانه‌ای، فکر مدرسه‌ای، فکر منبری، فکر محرابی، فکر خوردنی، فکر نوشیدن و پوشیدن هستی. آن آنی هم که خواب رفتی نمی‌فهمی چه شد. نمی‌فهمی یک مرتبه تو در لافکری میافتی در عالم دیگری. عالم خواب است و عالم آزادی است و حالا چه عالمی است عالم خواب پیشکشتان. شاید در اثنی بحث امام زمان ارواحنا فداه یک اشاره‌ای به عالم خواب بکنم.

خوب، خوابی، در کیف وعیش هستی. در آسایش و راحتی هستی. یک مرتبه میبینی بیدار شدی، یک مرتبه چشمت باز شد. این در و دیوار و بازار و رفقا و خویشان و پدر و مادر و برادر و جیغ و ویغ بچه‌ها، تو این عالم آمدی. تو خودت تو آن عالم رفتی؟ تو خودت از آن عالم به این عالم

آمدی؟ تویی، جز تو که کسی دیگری نیست! آن‌که در خواب است تو هستی. غیر تو که در خواب نیست. بیدار می‌شوی می‌گویی خواب بودم، در چه عالمی بودم. حال مشغول خوردن بودم در باقالی پلو افتاده بودم. یک مرتبه چرا مرا بیدار کردین‌ها! توجه فرمایید. تو را از آن عالم به این عالم آوردندت. تو را از این عالم به آن عالم بردندت. (وَ مِنْ آیاتِهِ مَنامُکُمْ بِاللَّیْلِ) [6]

یکی از نشانههایی که ما از آن نشانه خدای خودمان را در عین احتجاب وجدان می‌کنیم، که حالا باز احتجابش را شرح خواهم کرد، این خواب ما است، این خواب است. چه طوری شد به آن عالم رفتی؟ نمیدانی، چه طوری شد از آن عالم به این عالم آمدی؟ نمیدانی. اما این قدر را مییابی که تو را بردند و آوردند، بردند و آوردند. تو را نقل نشئه دادند و دو مرتبه برگرداندند. همین‌طور می میرانندت و تو را بعث میکنند.

یک فرمایشی پیغمبر9 فرموده است یک اقیانوس عرفان است و شرح زیاد هم دارد. قربانش بروم. ما پیغمبر9 را به معجزاتش استدلال نمیکنیم. ما پیغمبر9 را از راه «شق‌القمر» و از راه سنگ را به نطق آوردن و از راه ؟؟؟ 15:25 تو آستین و عرب را به سخن آوردن و از این معجزاتی که کرده از این راهها اثباتش نمی‌کنیم. ما پیغمبر9 را به کلماتش و به فرمایشاتش می‌یابیم که پیغمبر9 خدا است. چون فرمایشات پیغمبر9 متن واقع است. در 1400 سال قبل آن هم در بر عربستان که خط وجود نداشته است، علم و سواد معنی نداشته اشت، این بزرگوار آمده یک جمله‌هایی گفته که بعد از 1400 سال یک سر سوزن حقایق جمله‌های او روشن می‌شود، و یکی این است:

فرمود: «وَ اللهِ لَتَمُوتُونَ کَمَا تَنَامُونَ وَ لَتُبْعَثُونَ کَمَا تَسْتَیْقِظُونَ» [7] عجیب کلامی است. خدا شاهد است اگر من بخواهم در همین موضوع یک ساعت سخن بگویم کم گفتم و عجیب فتح بابی برای انخلاع کرده است.

فرمود: به خدا همانطور که میخوابید، میمیرید و همان‌طور هم که از خواب بیدار میشوید، شما را دو مرتبه بر می‌گردانند و شما را مبعوث میکنند و حیات جاودانی در آن نشئه بعد از بعث به شما میدهند.

مرگ و خواب، خواهر و برادر یکدیگر هستند. «إِنَّ النَّوْمَ أَخُ الْمَوْت» [8] توجّه کردید. خواب! تو میخوابی؟ نه! اگر تو می‌خوابی و تو میروی چطوری میروی؟ برای من بیان کن. هیچ‌کدام از شما نمی‌توانید بیان کنید که چطوری خوابیدید. اگر تو بیدار میشوی برای من بیان کن چطوری بیدار شدی؟ چطوری یک مرتبه از آن عالم پریدی تو این عالم! تو را بردند و آوردند. کیست آن کسی‌که

تو را از بیداری به خواب و از خواب به بیداری میچرخاند. و او است که تو را از زندگی دنیا به مرگ و دو مرتبه از مرگ به زندگی دنیا میچرخاند.

این یکی از تحوّلات و تفضلاتی است که بر نفرنفر ما روشن است. اگر مراجعه به خودمان بکنیم، نمیخواهد درس بخوانیم. این مطالب مربوط به درس خواندن و سواد داشتن و علم جدید و قدیم داشتن نیست. هیچ، هیچ. همه اینها رو بشور و به خودت مراجعه کن. میبابی که تو را میبرند، تو را میآورند از این نشئه به نشئهای دیگر میبرند، از آن نشئه تو را بر میگردانند. در این حالت هستی، به حالت دیگر میبرند. از آن حالت به حالت اوّل تو را بر میگردانند. پس گردانندهای تو وجدان میکنی، نهایت، آن گرداننده و چرخاننده را نمیتوانی بیان کنی، معیّن کنی کیست، نمیتوانی، چون او طور ندارد. چون گرداننده نه خودش طور و تعیّن دارد و نه عملش طور و تعیّن دارد. لذا نمیتوانی معیّن کنی چه طوری تو را بردند و آوردند و کی بود تو را برد و آورد. آن کی را نمی توانی معیّن کنی.

همین قدر میدانی که تو را میبرند، یک نیروی غیبی هست مسیطر بر تو است، مسلط بر تو است، تو در کف او هستی، تو در قبضه او هستی. اما آیا او از سنخ بشر است؟ نه، از سنخ ملک است؟ پری است؟ نه. از سنخ نور است؟ نه، از سنخ نار است؟ نه. هر چه از تو بپرسند، نمیتوانی جواب مثبت بدهی. میگویی نمیدانم، نه اینطوری نیست و خدا همان است. خدا آنی است که به هیچ تعینی متعین نباشد.

حضرت رضا7 فرمودند: چونکه خدا را نمیتوان معین کرد او خدای ما است. که اگر ما بتوانیم تعیّن و تشخص بدهیم و معین کنیم کیست که ما را میچرخاند، آن کیست؟ چه صورتی دارد؟ هر چی بگوییم او خدا نیست. آنیکه خدا است در فکر ما صورت ندارد. انکارش هم نمیتوان کرد. این معنی «شهود در عین احتجاب» است. این معنای «خروج از حدیّن» است که در روایات ما ائمه ما: فرمودهاند.

ما بیخود دنبال امام جعفر صادق7 که نمیدویم. ما بیخود پیروی از امام باقر7 که نمیکنیم. ما این 12 تا امامی که داریم، این 12 تا امام را بیجهت که پیشوای خودمان قرار ندادیم. به همین فرمایشاتی که فرمودهاند و کشف حقایق و معارف مبدئی و معادی و نفسی را کردهاند، از این راه ایمان به آنها داریم. ما با امام جعفر صادق7 پسر عمو هستیم؟ نخیر، فرض بفرمایید با «محمد بن ادریس» ما با او دشمن هستیم؟ نخیر، چرا پیشوایی امام صادق7 را قبول کردهایم؟ چرا او را

مقتدای خودمان میدانیم. چون او را میبینیم در معارف توحیدی یک فرمایشاتی فرموده است که مطابق با وجدان ما است. این‌های دیگر اصلا احساس نکردهاند، بویی نبردهاند، ؟؟؟21:40 این معارف را نکردهاند، لذا دنبال امام صادق7 رفتهایم. توجه فرمودید یا نه! چون این‌ها حرف‌هایشان مطابق با وجدان است و معارف وجدانی را کشف کرده است، ما میفهمیم این‌ها پیشوا هستند، پس باید دنبال سر این‌ها رفت پس این‌ها را باید دنبال سر پیغمبر9 آورد.

خوب، خدای متعال در عالم پیش از این عالم خودش را به ما معرفی کرده و شناسانده است. اگر خاطرتان باشد، شب دومی که منبر رفتم، شرحی راجع به روح و بدن و این‌که روح پیش از تعلق گرفتنش به بدن در عالم اعلایی بوده است، این شرح را در شب دوم منبر مفصل عرض کردم و از آن عالم در لسان شرع تعبیر به «عالم ذر» میشود. «عالم ذر اولی»، «عالم ذر ثانیه»، «عالم الست»، «عالم اشباح»، اسم‌های مختلف دارد.

ما پیش از آن‌که به بدن تعلق بگیریم، و به این نشئه متوجه شویم، موجود بودیم و خداوند در آن عالم خود را به ما معرفی کرد. خودش را به ما شناساند. و ما خدا را یافتیم و در عین احتجاب وجدان کردیم. به این عالم که آمدیم غرق افکار شدیم. افکار حیوانی، شهوانی، افکار نفسانی، هوی و هوسها، مطالب علمی، افکار غیر علمی، افکار عملی، ما را در خودش غرق کرد. از آن وجدان خالص خارج شدیم. خدای متعال انبیاء: را فرستاد. «فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ» [9] که امیرالمؤمنین7 میفرمایند، قربان خاک پای قنبرت بروم یا علی، تو کی بودی؟ به حق امیرالمؤمنین7 همین یک سطر عبارتی را که از حضرت علی بن ابیطالب7 خواندم یک ورق مطلب علمی دارد، یک ورق مطلب علمی دارد، علی7 کی بوده است؟ علی7 چی بوده است؟ بچه درس ناخوانده است. بچه مثل سایر جوانان در حجاز بزرگ شده است، فقط زیر دست پیغمبر9 بوده و هر چی دارد از پیغمبر9 دارد. «َ أَنَا أَدِيبُ اللهِ وَ عَلِيٌّ أَدِيبِي» [10] که حضرت می‌فرماید: من شاگرد خدا هستم و علی7 شاگرد من است، علی بن ابیطالب7 یک بچه‌ای دو ساله، سه ساله، تو بغل پیغمبر9 بوده است، بعد بزرگ شد. پنج شش ساله زیر دست پیغمبر9، بعد بزرگ شد. پیغمبر9 او را با خودش به کوه حرا میبرد. بعد بزرگتر شد، پیغمبر9 او را در مجلس خودش حاضر میکرد. سخنانی را که میگفت همه را او میشنید، خلاصه شاگرد پیغمبر9 بود. «انا ادیب الله و علی ادیبی» به غیر زیر دست پیغمبر9 جای دیگر نبوده است، آن وقت یک حقایقی را این علی7 آشکار کرده و گفته است که بزرگترین فیلسوف و عارف دنیا در مقابلش خاضع است.

شما آقایان نوعا اهل علم نیستید، نمیدانید «ملاصدرای شیرازی» استوانه فلسفه شرق است. چهارصد سال است فلسفه شرق بر محور معلومات ملاصدرای شیرازی میچرخد و هر که بعد از او آمده است تقلید او را کرده است، شاگرد او بوده است، مبلغ صرف او بوده است. «حاج ملا هادی سبزواری» یک مقلد صرف ملاصدرا است. از خودش هیچی ندارد. یک «حادث اسمی» دارد که حادث اسمی هم اسمش حادث است. «و الحادث الاسم الذی مصطلح»، این مرد، این استوانه فلسفه شرق، این بزرگترین شخصیت فلسفه و حکمت پنج سطر از خطبههای توحیدی علی بن ابیطالب7 را نقل میکند. سه ورق در اطرافش شرح میدهد و بعد هم میگوید: «ما به نمی از یم عرفان علی7 نرسیدهایم». این علی7 ما است حالا شما مثل علی7 یکی دیگر بیاورید تا ما دنبالش بدویم و برویم. توجه فرمودید! بیخود که بنده دنبال سر این آقا نمیروم. پول که به من نمیدهد، پسرعموی بنده هم نیست و بیخود هم که از یکی دیگر کنار نکشیدم که، دشمن با او نیستم.

این علم دارد، او ندارد. این دو سطر از کلماتش را بزرگترین فیلسوف دنیا، دو ورق شرح مینویسد و بعد هم مینویسد ما به نمی از یم معارف علی7 نرسیدهایم و همین علی بن ابیطالب7 این عباراتی که خواندم مال او است.

میگوید: خدای متعال در نشئه قبل خود را معرفی کرد و به ارواح شناساند. ارواح در این نشئه آمدند. بواسطه توغرشان و فرورفتنشان در افکار و اندیشهها از آن «معروف فطری» «محجوب» شدهاند. غافل شدهاند. خدا انبیا را فرستاد تا انبیا بشر را تذکر بدهند، آی بشر مواظب باش تو خدا داری. آن خدای تو کسی است که تو را نگه داشته است. قیوم تو است، خدای تو آن کسی است که تو را زیر و رو میکند. به محض توجه به خودت مییابی و آن خدا «الله» است. یعنی چه الله است؟ یعنی مایه حیرت است از «وله» است. یعنی «اَلَه» و «وَلَه». چطور مایه حیرت است؟ حیرت از اینجا است، من مییابم که مرا میچرخاند، اما چرخاننده کیست؟ نمیتوانم معین کنم، حیران هستم. نور است؟ نه، نار است؟ نه، آدم است؟ نه، پری است؟ نه، جنِّ است؟ نه، ملک است؟ نه، هر چه که بگویی آقا آنیکه تو را میچرخاند چطور است؟ میگویی طور ندارد. حیرانی در بیان کردن آنیکه محرک تو است و چرخاننده تو است. این معنای الوهیتش است و این الوهیت در فطرت بشر خوابیده است. یعنی هر بشری تا بالفطره به خودش توجه بکند مییابد محرکی را که آن محرک را نمیشود تعیینش کرد، نمیشود تطور بهش داد، نمیشود تشخص بهش داد. این معنی الله است.

پیغمبر9 هم از همان اولی که آمد گفت الله اکبر، عرب! «ال» «ال تعریف» خارجی و وجدانی است آقایان اهل علم. «الـتعریف ذهنی» و «عهد ذهنی» و «عهد ذکری» نیست. «عهد فطری» است. آنی که بالفطره همه مییابیم شما را نگه داشته است او اکبر، بزرگتر از این است که توصیف شود. توجه کردید! در الله اکبرش چه گفتم. الله. آنی‌که شما را نگه داشته که نمیتوانید معینش کنید. نمی توانید بگویید بالا سر من است، نمی‌توانید بگویید پایین پای من است، نمیتوانید بگویید طرف دست راست من است، نمیتوانید بگویید طرف دست چپ من است. نمیتوانید بگویید در داخل من است، نمیتوانید بگویید در خارج من است. هیچ از این‌ها را نمیتوانید بگویید و منکرش هم نمیتوانید بشوید. لذا در حیرت می‌افتید. لذا الله است. او اکبر است، بزرگـتر از این است که ؟؟؟31:10 تعیین شود. «سبحانک اللهم و بحمدک لا احصی ثنا علیک انت کما اثنیت علی نفسک» . [11]

تو نمی‌توانی او را معین کنی. او خودش هر آنچه گفته است، همان را باید گفت، خدا در آن عالم خودش را به ما معرفی کرد. به این عالم آمدیم. گم شدیم، توی هوا و هوس و شهوت و غضب و حیوانیت و افکار مختلفه گم شدیم. آن معروف فطری را گم کردیم. انبیا میآیند یک تذکر میدهند. یک اخطار می‌کنند. یک به هوش باش میگویند. به هوش باش بشر، خدا، خدا، خدا. چیز دیگر نمیگوید، خدا، حی، قیوم، آنی‌که نگه‌دار توی است، به هوش باش ادب را در محضر او نگه دار. (ما لَكُمْ لا تَرْجُونَ لِله وَقارا وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوارا) [12] آی بشر، می‌بینی زیر و رو میشوی، میبینی متبدل و متقلب و منقلب میشوی، در مقابل آن مقلب و ؟؟؟ 32:20 و محرک ادب را نگه‌دار، بیادبی نکن، هتک حرمت او را نکن، مخالف رضای او رفتار نکن. سیلی به او نزن. مگر می‌شود سیلی به خدا زد؟ بله. شمشیر به روی او نکش، آهای ربا خوار. آی نزول پول خور. کسی‌که نزول پول میخورد، شمشیر کشیده و با خدا میجنگد. (فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ الله وَ رَسُولِهِ) [13] ، آهای بی حیا، آنی‌که به تو وجود داده، هستی داده، حیات داده، عقل داده، علم داده، قدرت داده، ثروت داده، عزت داده، سرمایه داده، همه چیز تو مال او است و آنی اگر بخواهد بگیرد، همه را میگیرد.

اگر ؟؟؟ 33 کند از هم فروریزند قالبها

ادب را در محضر او نگه بدار، از او حیا کن، از او شرم کن، به قدری که از یک بچهای ملاحظه میکنی، از او ملاحظه کن. یک بچهای، این را بگویم. بنده نشسته‌ام. پهلوی دست من یک آقایی نشسته است، یک بنچه اسکناس هزارتومانی تو این جیب کتش است. هزار تا هزار تومانی خودش یک میلیون تومان می‌شود. تو این جیبش است. بنده فکر میکنم که یک میلیون تومان است. آهسته

اگر ؟؟؟ 33:50 بلند کنم و تو این جیبم بکنم برای هفتاد پشت من بس است. کسی هم که نمی‌فهمد. من آشیخ هستم.

معبا، معصا، معمم به قدر اهل دل گشته مصمممم

آهسته این را بر می‌دارم. زیر عبا تو جیبم میکنم. هفتاد پشتم را بس است. درست. حرص و آز و این‌ها من را وادار می‌کند که دست ببرم آن بنچه اسکناس رو بگذارم تو جیبم. یک مرتبه میبینم این بچه هم به من نگاه میکند. توجهش را به من دوخته است. آشیخ این‌ها تازه وارد شدند. دارد به قیافه من نگاه میکند. نگاه کردن به صورت عالم عبادت است. این دارد به من نگاه میکند. میبینم اگر من این اسکناسها را بلند کردم تو جیبم گذاشتم، این بچه میبیند و فریاد میزند یا می‌رود به مامانش، به آقایش میگوید. می‌گوید این آقاهه که آمده است بنچه اسکناس را بلند کرده است. بعد بنده رسوا می‌شوم. بعد مؤمنین تف به صورت من میاندازند. عوض «طیب الله انفاسکم» دست بنده را گاز می‌گیرند عوض بوسیدن، آبرویم میرود. برای این‌که آبرویم نرود و این بچه آبروی مرا به باد ندهد و این بچه خیانت مرا نبیند، از برداشتن این بنچه اسکناس خودداری میکنم.

ای با وجدان، ای باشرف، ای آبرو طلب، خدا را به قدر این بچه ناظر ببین. حاضر ببین. خدا می بیند. (اعْمَلُوا ما شِئْتُم) [14] (وَ الله بِما تَعْمَلُونَ خَبيرٌ) [15] (إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ) [16] . به عقیده بنده تهدیدی بالاتر از این آیه نیست. در آیات قرآن بعضی جاها تهدید میکند، که اگر فضولی کردید، معصیت کردید، به جهنمتان میبریم، تو آتش میسوزانیمتان. گرزهای آهنی، مقمع، پتک‌های آهنین به کله شما میزنیم. زنجیرها به گردنتان می‌اندازیم. انحا و اقسام عذاب‌ها در آیات قرآن ذکر شده است. به عقیده بنده آن تهدیدها خیلی شدید نیست. این تهدید شدید است. چون اندازه ندارد.

بچه فضولی میکند. مهمانی داری. مثال بزنم تا خوب بفهمی. مهمانی داری سفره پهن کرده‌ای. گذاشتهای حلوا یک طرف است و میوه یک طرف است و بوقلمون یک طرف است و این بچه هم که در عمرش که این‌ها را ندیده امشب سفرهای می‌بیند. مهمان‌ها هم که نشستهاند از این میخورد، از آن میخورد، فضولی میکند. چشم غرهای به او می‌روی، میبینم پدرسگ کره خر، می‌بینم چه کار می‌کنی! میدانم، این بالاترین تهدیدها است. چطور؟ چون حد عقوبت را معین نکرده است. خدا این را می‌گوید. (اعْمَلُوا ما شِئْتُم) [17] آهای بچه‌ها حالا هر کاری میخواهید بکنید، بکنید. هر شلنگی میاندازی بیانداز. هر خراب کاری که میخواهی بکنی بکن. دزدی بکن، دروغ بگو، نگاه به پاچه زن مردم بکن، عرض کنم، غیبت مؤمنین را بکن، تهمت بزن، افترا ببند، هرکاری میخواهی

بکنی بکن. خدا میبیند. یعنی من پدر تو را در می‌آورم. یعنی ما میدانیم چه کار کنیم. چوب تو آستینت میکنیم. این بالاتر از کتک زدن است، بالاتر از زنجیر به گردن انداختن است. چون در این تهدیدش محدود نکرده است کیفری را که خواهد کشید. لذا خیلی شدید است. خدا را به قدر یک بچه ای، بقدر «اهون الناظرین» بقدر یک بچهای خدا را ناظر بدانید، حاضر بدانید.

من این تکه را برای این جوان‌ها بگویم. خدا را شاهد میگیرم، بدانید. نه میخواهم این‌جا جانماز آب بکشم نه مرید میخواهم. نه، هیچ از این حرف‌ها نیست. با همه شما رفیق هستم. چهار روز دیگر هم از این شهر میروم. ممکن است همدیگر را ببینیم، ممکن است نبینیم. ولی حقایق را میگویم.

بنده جوان بودم. جوانی هم که میدانید، طوفان و طغیان عجیبی دارد. خیلی هم قوی‌المزاج بودم، بی‌اندازه! بعد یک ناخوشی شدید چهار سالهای کشیدم، قوای من تحلیل رفت. خیلی قوی‌المزاج در سنین هجده و نوزده بودم و ریحان شباب بود. این چشم‌هایم بیاختیار بود دیگر، تعارف ندارد. چشم بیاختیار بود با این‌که آن زمان هنوز حجاب بود هنوز زنها تو چاقچور بودند. تو چادر بودند و آی، کم کَمَک، یک اندکی از یک گوشه ابری، ماهی نمایان میشد و و باز جلویش را می‌گرفت، اما چشم ناپاک شده بود. مخصوصا گاهی که به حرم امام رضا7 میرفتم، خوب، زنها آنجا میآمدند، صورت‌هایشان باز بود، چشمم میافتاد. این جوانی مرا یک خرده تکان داد. گاهی از اوقات میرفتم مطالعه کنم. تعارف ندارم، افکار شدید جوانی یک مرتبه مرا از پهلوی کتاب میکشاند یک جاهای دیگری میبرد. گفتند آن طلبه ضمیر «هی» را دیده بود حالش منقلب شده بود. من دیدم ناراحتم.

امام رضا7 حلال مشکلات بنده بوده است، همین الان هم هست. بابایم من را به امام رضا7 سپرد و به من هم گفت: هر وقت هر چی خواستی بیا این‌جا از امام رضا7 بگیر. هر وقت هم من با آن حال رفتم از امام رضا7 هر چه خواستم لطف به بنده شده است. بنده هم آمدم تو حرم امام رضا8 یک قدری گریه کردم، گفتم که «یا ابا الحسن»، نمی‌توانم، بیطاقت شدهام. اختیار از دستم بیرون رفته است. جوانی است و آن شهوت است و شدت شهوت است و چشم هم که خوب، این طرف و آن طرف میافتد.

بابا می‌گوید.

زدست دیده و دل هر دو فریاد   که هرچه دیده بیند دل کند یاد

به حق امیرالمؤمنین7 و به امام زمان7 که من قسم به این حضرت را در رتبه قسم بالله میدانم، یک موقعی در مسجدالحرام در حجر اسماعیل از خدای متعال جدا درخواست کردم، خدا مرا کور کند.

به امیرالمؤمنین7 چون چشمم افتاد به دو سه تا در مسجدالحرام تکان خوردم. بعد رفتم پرده خانه کعبه را گرفتم، گفتم خدایا به حق بیت، به حق صاحب بیت، مرا کور کن. کور باشم بهتر از این است که این چشم عاصی را داشته باشم. رفتم به امام رضا7 چسبیدم که یاابالحسن0، این بدجوری شده است، من میخواهم درس بخوانم، جوان هم هستم، رگ میزنم، حجامت میکنم، خون کم می‌کنم، گاهی روزه میگیرم. مع ذلک کله، آن شدت شهوت نمیگذارد من آرام باشم، چی‌کار کنم، آخر ای ولی خدا دستگیری کن . دو سه تا شعر بخوانم.

هر نفس به اختیار مُرد از خویش   در پای ولی ولی کند احیا

احیا کند این نفوس انسانی   انفاس ؟؟؟ 42 از اماتهی احیا

گفتم ولی الله ؟؟؟ 42:15 شاهد عرض من این است.

از آن حرم که آمدم بیرون در من القا شد. هر جا که به این‌طور منظرههای تکان دهنده رسیدی، به زبان بیاور،

چون آدمی فربه شود از راه گوش

چون تلقین به نفس اثر دارد، القا شد در نفس من که هر وقت به این‌طور منظرهها رسیدی، به زبان بیاور، به خودت بگو محمود، خدا حاضر است، میبیند، حیا کن، همین. بگو خدا حاضر است، خدا ناظر است، میبیند، حیا کن، این را به خودت بگو. به جان خودم که بابایم خاک نبات خرج کرده تا بزرگ شدم، بی‌خود قسم نمیخورم به جان شماها قسم نمیخورم. به جان خودم، ما از حرم بیرون آمدیم، رفتیم طرف خانمان برویم، کنار قبرستان قتلگاه قدیم یک کوچهای بود، به طرف خانه می آمدم، از آن طرف هم یک دسته میآمدند.

از آن بالا میآید یک گله حوری   همه چادر سیاه ، سینه بلوری

از آن طرف میآمدند، یک دسته از این زن‌ها داشتند میآمدند، هنوز نرسیده، من به القایی که شد به خودم گفتم، محمود، خدا میبیند، حیا کن. دو سه نوبت همین عبارت را به خودم گفتم. خدا حاضر است، خدا ناظر است، حیا کن. به زبان آوردم و گفتم، از راه گوش شنیدم.

آدمی فربه شود از راه گوش

به جان خودم، به سر مبارک شما، گَانّ آبی روی آتش ریخته شد، گَانّ این‌ها یک مشت بز بودند آمدند از جلوی من رد شدند، هیچ توجه نکردم، ؟؟؟ 44:10 این استاد من است، ده پانزده نوبت، از

این تصادفات، در کوچه خلوت در خیابان، در صحن، در نقاط مختلفه شد، همان نفس سرکش، آن اژدهای افعی عجیب غریب.

نفس اژدرهاست، او کی مرده است		از غم و بیآلتی افسرده است

همچنین که نزدیک میشد، به زبان می آوردم، محمود!

نام من محمود است		بر عکس نهند نام زنگی کافور

من مضمومم، بابام محمود اسمم را گذاشته است، به خودم میگفتم محمود! خدا حاضر است، خدا میبیند حیا کن. چنان مرا می‌شکند، چنان بنده را کنترل میکرد. پیچاند مهره میکرد، یک سی چهل مرتبه این‌طوری گفتم، «الحمد لله رب العالمین» راحت شدم، حسابی راحت شدم. زن باشد، مرد باشد، خوشگل باشد، بدگل باشد، هیچ دیگر در من تأثیر نداشت.

اگر ما خدا را هنگام ارتکاب معاصی حاضر بدانیم و به زبان بیاوریم خدا حاضراست، میبیند، حیا کن. جلو معصیتها گرفته میشود، و کنه تقوا هم همین است، پرهیز از خدا، «اتقوا الله»، «اتقوا الله» همین است، خدا را از «اهون الناظرین» ندانیم، در رتبه اهون الناظرین خدا را هم حاضر و ناظر بدانیم.

(ما لَكُمْ لا تَرْجُونَ لِله وَقارا وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوارا) [18] این «قد خلقكم اطوارا» به منزله تعلیل و علت است. تعلیل حکم به وصف کانَّ است، خدا دارد زیر و رویت میکند، حیا نمیکنی؟ چرا در محضرش ادب را نگه نمیداری؟ چرا ملاحظه او را نمی‌کنی؟ چرا از او غافل هستی؟ به والله همین یک مطلب، بزرگترین کلید سعادت بشر است.

اگر همین یک مطلب را به طبیعی و مادی درست حالی کنی که وجدانیش شود، الهی میشود و متقی میشود. اگر مردم همین یک مطلب را بگیرند، همین ! همین! خدا را حاضر ببینند، هنگام اعمال و افعال و اقوالشان، همه را به راه میآورد، مدینه را مدینه فاضله میکند. دزد اگر خدا را حاضر ببیند دزدی نمیکند، زانی اگر خدا را حاضر ببیند زنا نمیکند، التفات فرمودید یا نه! دروغگو اگر خدا را حاضر بداند دروغ نمیگوید، خائن اگر خدا را حاضر بداند خیانت نمیکند، همین یک کلمهی پیغمبر9، اگر به آن عمل شود کافی است برای اینکه دنیا را مدینه فاضله کند و تمام بشر را به راه سعادت مادی و معنویشان بکشاند، همین یک کلمه، الله الله.

به هر حالت به مطلب برگردم. خدا خودش را معرفی کرده است، ما غفلت کردیم انبیا میآیند تذکر میدهند، ما را به آن خدایی که نگه دارنده ما است، به آن خدایی که چرخاننده ما است، به آن خدایی

که نزدیکتر از رگ گردن به من است، به آن خدایی که در دریا هست، در صحرا هست، در خواب هست، در بیداری هست، در کودکی هست، در جوانی هست، در پیری هست، در فقر هست، در غنا هست، در عجز است، در قدرت است، در تمام احوال و تمام اطوار با ما هست، توجه کردید یا نه! این خدا را اگر در نظر داشته باشیم، اصلاح میشویم، سعادت دنیا و آخرت نصیب ما می‌شود، انبیا آمدند این تذکر را بدهند. این تذکر، همین کلید را که دادند، با این کلید تمام قفلها گشوده میشود، تمام مشکلات حل می‌شود، تمام نابسامانیها به سامان میآید، این قدر داد و فریاد نباید کرد، این قدر این در و آن در نباید زد، میخواهید بشر اصلاح شود، یک جمله بگویم، میخواهید ملت اصلاح شوند، میخواهید مردم به سعادت نشئتین روحی و مادی، دنیوی و اخروی برسند، آن‌ها را خداترس کنید و خداشناس کنید. خدا را در دل آن‌ها جای بدهید. خدا را به منظر و مرآی آن‌ها برسانید و بکشانید. آن‌ها را از خدا بترسانید و به خدا امیدوار کنید.

کار انبیا این بود، غیر این هیچ چیز دیگر نبود. انبیا وقتی که می خواستند یک ملت وحشی را، یک ملت خون‌خوار را، یک ملت حیوان را، اوران اوتان بین الانسان و الحیوان را، انسان کامل، مثل فرض بفرمایید، مقداد و ابوذر بکنند، از این راه میآمدند. میگفتند، خدا، خدا، خدا. خدا را نمی‌شود انکار کرد. خدا کیست؟ خدا همانی است که تو را نگه داشته است. خدا همانی است که تو را زیر و رو میکند. خدا همانی که تو را در شدائد نجات میدهد. گاه‌گاهی خدای متعال تفضل بیشتری میکند.

این هم بگویم، عیب ندارد. شدائدی و سختیهایی را مسلط میکند بر بشر که در آن سختیها از این افکار پراکنده کنده بشود و در لافکری واقع بشود و متوجه به خدا بشود. (فَإِذا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا الله مُخْلِصينَ لَهُ الدِّين) [19]

من سنه بیست و یک هجری شمسی، بیت الله، حجه الاسلام، مشرف شدم. از راه کویت، از خرمشهر سوار شدم، روز روشن شصت نفر قاچاق سوار شدیم، یکی هشت تومان هم به آن پلیس دادیم، رفتیم، از دهنه ؟؟؟ 50:50 گذشتیم. اولاً یک مقداری در این شط العرب، ریزه ریزه اول خلیج، رفتیم، خیلی راحت بودیم، آن بلدی که سوار بودیم خیلی صاف بود، یک سید تریاکی هم بود، اهل اراک بود. اگر مرده خدا بیامرزدش. این قلیان تریاکش را در آورد، زغالهای مصنوعی هم آتش کرد و بنا کرد تریاک کشیدن، کیفی کرد و شعر میخواند. ما هم به حال خودمان، شب شد، رفتیم، رفتیم به دهنه ؟؟؟51:25 رسیدیم. دهنه ؟؟؟ یک قدری خلیج انقلابی شد، یک خرده آب‌ها تکان میخورد. آب تکان میخورد این بلد ما تکان می‌خورد. یک سه چهار تا تکان داد، آن سید،

نشئه‌اش باطل شد و از نشئه افتاد، فریاد زد که این هم خیلی تاریخی است، فریاد زد آهای ؟؟؟ 51:45 پدرسگ ترمز کن. خیال کرده بود که این روی زمین است، و دست اندازهای زمین است.

بعد خرده خرده، آقا هوا تاریک شد موج زیاد شد. از این طرف به آن طرف، از آن طرف به آن طرف، این بلد ما تکان می‌خورد، در هر یک دقیقه شش تا تکان متخالف میخورد. این یکی آن را می‌گرفت آن یکی آن را می‌گرفت. شروع به آیت الکرسی خواندن کردیم. «بسم الله الرحمن الرحیم الله لا اله الا هو الحی القیوم» آن یکی دیگر شروع به قرآن خواندن کرد، آن یکی دیگر شروع به دعا خواندن کرد.

بله، وقتی ریشمان گیر می‌آید خدا میگوییم، وقتی دم ما تو تله‌گیر میکند، جیغ و جیغ میکنیم وقتی که ولمان میکنند شلنگ میاندازیم، شلنگ میاندازیم، التفات فرمودید! انسان این‌طور است آقا، انسان این‌طور است.

بله، آقا طوفان زیاد شد، موجها چهار موج شد، این بلد ما از این طرف به آن طرف، از این طرف یا الله، یا الله، لا اله الا الله، استغفرالله، خیر، آن ول نمیکرد، تمام معلومات ما از فکرمان محو شد، تمام، زن، خانه، فرزند، مال، منال، حیثیت، همه، همه، همه، همه، رفت، یکپارچه ساده شدیم و به زبان حال، دیگر زبان مقال هم از کار افتاده است، زبانمان هم از کار افتاد. از ترس، به زبان حال متکی بودیم و آن نگه‌دارنده غیبی، و آن کسی که آب و باد و خاک و آتش همه در فرمان اوست.

نقش هستی نقشی از ایوان ماست   خاک و باد و آب در فرمان اوست [20]

اِیوان غلط است، ایوان درست است.

سیلها از خود نه طغیان میکنند

غلط میکند، سیل از خودش بیاید، طوفان از خودش بیاید، موج از خودش بیاید؟ ابدا.

موجها از خود نه طغیان می کنند   آنچه او فرمان دهد آن میکنند [21]

قطره‌ای کز جویباری میرود   از پی انجام کاری میرود

آب در فرمان او، آتش در فرمان او است، برای او زمین و دریا فرق نمیکند، برای او ارض و سما فرق نمی‌کند از همه چیز بریده شدیم.

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل   کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

یک حال عجیبی بود، اول به دعا خواندن افتادیم، ریزه ریزه از دعا خواندن هم کنده شدیم. اضطراب شدید ما را ساده کرد. متکی شدیم و ملتجی شدیم به کنه قلبمان و آن خدای حی قیّومی که، آن خدایی که نزدیک‌تر از رگ گردن به من است، گرچه من از وی دور هستم.

یار نزدیکتر از من به من است   این عجبتر که من از وی دورم

آن خدایی که از پدر به ما مهربانتر است، آن خدایی که «سریع‌الدعا» است آن خدایی که «قاضی الحاجات» است، آن خدایی که «انیس المستوحشین فی الظلم» است، آن خدایی که شفیق و رفیق است.

در دعای مشلول شبهای جمعه بخوانید:

«یا شفیق و یا رفیق فَکّنی مِن حَلَقِ المضیق، وَاکفِنی شَرَّ ما لا اَطیق و اَعِنّی علی ما اُطیق» [22] ، آی خدای رفیق، آی خدای مهربان، مرا از این سختی نجات بده. این را به کنه، به قلبمان، به او ملتجی بودیم، به سر مبارک شما، به خود همان خدا قسم، ما 60 نفر بودیم، این حالت در هر 60 نفر ما ایجاد شد، همه از همه چیز پاک شده بودیم، و متوجه شده بودیم به مقام قدس الوهیت و به آن حیّ قیّومی که نگه‌دار ما است، به او پناه واقعی برده بودیم.

این ؟؟؟57:45 شد، بعد از ده دقیقه، موجها کم شد، کم شد، کم شد، بدن ما راحت شد، یک پسر عربی هم بود، یک ریسمان بلندی داشت سرش یک تکه آهن بود، آمده بود لب ؟؟؟58 هی می‌انداخت توی آب و میکشید و ذرع میکرد و میگفت ؟؟؟ فوق العلامه و ؟؟؟ دون العلامه؟؟؟ این گودی چقدر است، این زده بود به ؟؟؟ رفته بود تو لوله، بعد که باز موجها ایستاد و ؟؟؟ راحت شد یک وقت دیدیم این سر و کلش پیدا شد ؟؟؟ فوق العلامه و ؟؟؟ دون العلامه، چراغ‌های کویت هم نمایان شد و آمدیم و سجده شکر کردم. گفتم: خدایا حج مقبول ما همین امشب بود، که تو ما را به فشار آوردی تا از همه جا بریده شدیم. تا از همه جا کنده شدیم. به تو تکیه کردیم. تویی را که حاضری و ناظری و نگهبانی و قیوم ما هستی به اشد وجدان وجدان کردیم، شکر تو را ای خدا.

یکی از الطاف خدای متعال این است که بلایا را مسلط میکند. بیمار میکند، فقیر میکند، به غربت میاندازد، به ؟؟؟59:10 می‌اندازد. دوست و رفیق را از آدم دور میکند، شبهای دراز زمستان تب شدید، عجیب و غریب برش مسلط کرده است. گلویش خشک است، یک نفر نیست به او یک قطره آب بدهد، دکتر نیست، دوا نیست خواهر نیست، مادر نیست، از همه جا بریده و بعد می‌گوید، آی خدا، آی خدا. این «آی خدا» عین وجدان حق تعالی است و «لقاء الله» همین است. آقایان اهل علم،

لقاء خدا، خدا که یک صورت وهمی و خیالی و عقلی ندارد. لقاء خدا معنیش همین است از خود تهی شدن است و به کنه ذات به خدا تکیه کردن است، کنه توکل هم همین است. کنه التجا به خدا هم همین است. کنه لقاء خدا هم همین است. خدا گاهی به گفتار انبیا این حال را در بشر ایجاد میکند. گاهی گفتار انبیا این اثر را ندارد، بلایا را مسلط میکند. و «البلاء للولاء» [23] که گفتهاند این است و اینجا است.

هر که در این بزم مقربتر است		جام بلا بیشترش میدهند

اینجا است، جام بلا میدهند تا بگوید خدا.

خلق را با تو همه بدخو کند.

دنیا را با تو بد میکند.

تا تو را رو جانب آن سو کند.

«معرفت خدا فطری است». معرفت خدا قبل از این نشئه، حاصل است، در این نشئه برای غفلات انبیا میآیند، تذکر میدهند. عدهای به تذکر انبیا عارف بالله و عابد لله میشوند، عدهای کافیشان نیست، خدا بلا را برایشان مسلط میکند تا از راه بلا به خدا متوسل شوند، و متوجه شوند و خدا را به کنه پرستش پرستش کنند، این معرفت فطری، این هم نتیجه و ثمرهاش، این هم دو راه.

یکی راه تذکر انبیاء، وعاظ هم دنباله انبیا را گرفته اند. این نکته را هم به شما بگویم، (الَّذینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاتِ الله) [24] وعاظ دینی، ناصحین مذهبی، آنانی هستند که در دنباله روش انبیا، همین روش را اتخاذ کنند، و بر منبر که بالا میروند، مردم را از خدا بترسانند و مردم را به خدا آشنا کنند و مردم را به خدا امیدوار کنند و مردم را منقطع از ما سوی الله کنند. و خلاصه کلام سر مستمع را بگیرد، همهشان را جمع کند ببرد به دربار خدا بدهد، این همان واعظ و ناصحی است که در صفالنعال نبوت واقع شده است، نبوت و رسالت وحی و تشریع ختم شده است، ولیکن رسالت تبلیغی ختم نشده است، بوسیله علما، روحانیین، گویندگان دینی، این رشته جاری است. تا موقعیکه صاحب شرع مطهر، یعنی اعلی حضرت امکان مکنت و کیهان شوکت حضرت بقیه الله ارواحنا فداه ظهور بفرمایند، که آن وقت تبلیغات شعله میگیرد، مثل زمان خود پیغمبر9 خواهد شد.

خدایا به حق پیغمبر همه ما را، و هر که مانند ما است همه را عارف به معارف خودت بفرما.

همه را بنده حق شناس و حق پرست بفرما.

حالا برای این‌که به ما کمک داده باشید و وقت ما هم تمام شد. دنباله عرائض فردا شب، سه تا صلوات که خدا را خوش می آید و امام زمان7 را شایسته است تقدیم مقام امام زمانتان کنید.

ای به ره جستجو نعره زنان دوست دوست   گر به حرم ور به دیر کیست جز او اوست اوست

هر جا که بروی کنه مطلب که وقتی برگشتی به او بر می‌گردی.

گر به حرم ور به دیر کیست جز او اوست اوست

پرده ندارد جمال.

خدا پوشیده نیست در عین احتجاب ظاهر است.

پرده ندارد جمال غیر از صفات جلال   نیست بر این رخ نقاب نیست بر این مغز پوست

این شعری که می خوانم در دنیا نظیر نداردها و برای همین.

دم یعنی نفس.

دم چو فرو رفت هاست هوست چو بیرون رود   یعنی از او در همه هر نفسی های و هو ست

وقتی نفس را فرو می‌بری ها می‌شود وقتی بیرون می‌آید هو می‌شود.

او طبیعی هم که به زبان منکر خدا است به باطنش های و هوی خدا را دارد باید او را به وجدانش متنبه کرد. اگر تنبه پیدا کرد او هم خدا می‌گوید.

یعنی از او در همه هر نفسی های و هو است.

پرده حجازی بساز یا به عراقی   غیر از یکی نیست راز مختلف از گفتگو

خدایا به حق اباعبدالله الحسین7 ما را بنده حق شناس و حق پرست بفرما.

ما را از خودت خائف و ترسان، و به فضلت راجی و امیدوار، به آقاییت متکی و ملتجی بفرما.

ما را از غیر خودت منقطع و به خودت متصل و متوسل بفرما.

بریم در خانه امام حسین7 برویم. کربلا از آن‌جا یک مددی بگیریم از روحانی حسین7 یک مددی بگیریم.

داد آسمان به باد ستم خانمان من

آهای زن‌ها این زبان حال یک خانم جگر سوخته است، یک خانم کباب داغ دیده است، یک خانم مصیبت رسیده است، پهلوی نعش برادرش نشسته است، روز یازدهم محرم زبان حال او است بر شما زن‌ها است که بلند بنالید.

داد آسمان به باد ستم خانمان من

این خیمه‌های من همه آتش گرفته است ؟؟؟1:11:40 من به باد رفت خدا،

داد آسمان به باد ستم خانمان من تا از کدام بادیه پرسی نشان من

در این شعر ؟؟؟1:12:05 هم بلند بنالید.

آی

بی‌خود در این چمن نکشم ناله‌های زار

توی این گلستانی که گل‌های لاله‌اش عبارت است از: فرق شکافته علی اکبر، از دست بریده اباالفضل، از بدن سوراخ سوراخ شده قاسم، این‌ها گل‌های پرپر شده‌اش است. در این چمن من که ناله می‌کشم بی‌خود ناله نمی‌کشم.

بی‌خود در این چمن نکشم ناله‌های زار آن طائرم که سوخت فلک اشیان من

ای وای

به همین شعرها می‌خواهم بنالید.

زد آتشی به پرده ناموس من فلک

خیلی‌های شما به گریه آمدید، الحمدلله ان‌شاءالله همه چشم‌ها گریان می‌شود.

زد آتشی به پرده ناموس من فلک کاید هنوز دود ؟؟؟1:14:05 از استخوان من

یک وقت هم رو کرد به مدینه، یا جداه، «صلی علیک ملیک السماء هذا حسین7»

همه بلند بنالید.

دست‌هایش را برد زیر بدن ابی عبد الله صدا زد یا جداه این حسین تو است غرقه به خون.

به حق مولانا الحسین المظلوم و باخته المظلومه با همین چشمان گریانتان خدا را بخوانید اما بروید کربلا پهلوی جسد مطهر ابا عبدالله7 روضه‌های این خانم شما را گریاند اجمالا، با حال گریه و از کنار جسد امام حسین7 دست‌ها را بلند به حق حسین المظلوم یا الله یا الله یا الله...

[1] . روم: 30

[2] مهج الدعوات ص 36

[3] ذاريات : 21

[4] فصلت : 53

[5] جامع الاخبار ص 4

[6] روم : 23

[7] بحارالانوار : ج 18 ص 197

[8] بحارالانوار : ج 73 ص 189

[9] نهج البلاغه : ص 43

[10] بحارالانوار : ج 16 ص 231

[11] بحارالانوار ج 82 ص 168 عبارت :َ أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِك

[12] نوح : 13- 14

[13] بفره : 279

[14] فصلت : 40

[15] مجادله : 11

[16] هود : 112

[17] فصلت : 40

[18] نوح : 13 - 14

[19] عنکبوت : 65

[20] خاک و باد و آب سرگردان ماست

[21] رودها از خود نه طغیان می‌کنند آن‌چه می‌گوییم ما آن می‌کنند

[22]

[23]

[24] احزاب : 39